

## درس پنجم

# شناخت خدا

– مقدمه

شامل: شناخت حضوری و حصولی

– شناخت فطری

مقدمه

دانستیم که اساس دین را اعتقاد به وجود خدای جهان آفرین، تشکیل می‌دهد و فرق اصلی بین جهان بینی الهی و جهان بینی مادی نیز وجود و عدم همین اعتقاد است.

بنابراین، نخستین مسأله‌ای که برای جوینده حقیقت، مطرح می‌شود و باید پیش از هر چیز پاسخ صحیح آن را بدست بیاورد اینست که آیا خدایی وجود دارد یا نه. و برای بدست آوردن پاسخ این سؤال همانگونه که در درس قبل بیان شد باید عقل خود را بکار بگیرد تا به نتیجه قطعی برسد، خواه نتیجه‌ای مثبت باشد و خواه منفی.

در صورت مثبت بودن نتیجه، نوبت به بررسی مسائل فرعی آن (وحدت و عدل و سایر صفات الهی) می‌رسد، و به فرض منفی بودن نتیجه، جهان بینی مادی تثبیت می‌شود و دیگر نیازی به بررسی سایر مسائل مربوط به دین نخواهد بود.

## شناخت حضوری و حصولی

در مورد خدای متعال، دو نوع شناخت، تصور می‌شود: یکی شناخت حضوری، و دیگری شناخت حصولی.

منظور از شناخت حضوری نسبت به خدا اینست که انسان بدون وساطت مفاهیم ذهنی، با نوعی شهود درونی و قلبی با خدا آشنا شود.

بدیهی است که اگر کسی شهود آگاهانه نسبت به خدای متعال داشته باشد آنگونه که عارفان بلند مرتبه ادعا کرده‌اند نیازی به استدلال و برهان عقلی نخواهد داشت. اما همچنانکه قبلاً اشاره شد چنین علم حضوری و شهودی برای افراد عادی ۱، پس از خودسازی و پیمودن مراحل سیر و سلوک عرفانی، امکان پذیر است. و اما مراتب ضعیف آن هر چند در افراد عادی هم وجود داشته باشد چون توأم با آگاهی نیست برای بدست آوردن جهان بینی آگاهانه، کفایت نمی‌کند.

و منظور از شناخت حصولی اینست که انسان بوسیله مفاهیمی کلی از قبیل «آفریننده، بی نیاز، همه دان، و همه توان و...» شناختی ذهنی و به یک معنی «غایبانه» نسبت به خدای متعال پیدا کند و همین اندازه معتقد شود که چنین موجودی وجود دارد «آن کسی که جهان را آفریده است و...» سپس شناختهای حصولی دیگری را به آنها ضمیمه کند تا به یک سیستم اعتقادی هماهنگ (جهان بینی) دست یابد.

آنچه مستقیماً از کاوشهای عقلی و براهین فلسفی بدست می آید همین شناخت حصولی است ولی هنگامی که چنین شناختی حاصل شد انسان می تواند درصدد دستیابی به شناخت حضوری آگاهانه نیز برآید.

## شناخت فطری

در بسیاری از سخنان پیشوایان دینی و عارفان و حکیمان، به این عبارت برمی خوریم که «خداشناسی، فطری است» یا «انسان، بالفطره خداشناس است». برای اینکه معنای صحیح این عبارت را دریابیم باید توضیحی پیرامون واژه فطرت بدهیم:

فطرت، واژه‌ای عربی و به معنای «نوع آفرینش» است و اموری را می توان «فطری» (= منسوب به فطرت) دانست که آفرینش موجودی اقتضای آنها را داشته باشد، و از اینرو می توان سه ویژگی را برای آنها در نظر گرفت:

۱- فطریات هر نوعی از موجودات در همه افراد آن نوع، یافت می شود هر چند کیفیت آنها از نظر ضعف و شدت، متفاوت باشد.

۲- امور فطری، همواره در طول تاریخ، ثابت است و چنان نیست که فطرت موجودی در برهه‌ای از تاریخ، اقتضاء خاصی داشته باشد و در برهه دیگر، اقتضائی دیگر آید.

۳- امور فطری از آن حیثیت که فطری و مقتضای آفرینش موجودی است نیازی به تعلیم و تعلم ندارد هر چند تقویت یا جهت دادن به آنها نیازمند به آموزش باشد.

فطریات انسان را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف- شناختهای فطری که هر انسانی بدون نیاز به آموزش، از آنها برخوردار است.

ب- میلها و گرایشهای فطری که مقتضای آفرینش هر فردی است.

---

۱. البته وجود افراد استثنایی که دارای چنین شهود آگاهانه باشند را نمی توان انکار کرد چنانکه اعتقاد ما درباره پیرامون و پیشوایان معصوم (علیهم الصلوٰة و السلام) اینست که در کودکی هم کمابیش از چنین شهودی برخوردار بوده‌اند و حتی بعضی از ایشان در شکم مادر هم چنین شناختی را داشته اند.

بنابراین، اگر نوعی شناخت خدا برای هر فردی ثابت باشد که نیازی به آموزش و فراگیری نداشته باشد می‌توان آن را «خداشناسی فطری» نامید. و اگر نوعی گرایش بسوی خدا و پرستش او در هر انسانی یافت شود می‌توان آن را «خداپرستی فطری» نامید.

در درس دوم اشاره کردیم که بسیاری از صاحب‌نظران، گرایش به دین و خدا را از ویژگیهای روانی انسان دانسته و آن را «حس مذهبی» یا «عاطفه دینی» نامیده‌اند. اکنون می‌افزاییم که شناخت خدا نیز مقتضای فطرت انسان، دانسته شده است. اما همچنانکه فطرت خداپرستی، یک گرایش آگاهانه نیست فطرت خداشناسی نیز شناختی آگاهانه نمی‌باشد. بگونه‌ای که افراد عادی را از تلاش عقلانی برای شناختن خدای متعال، بی‌نیاز کند.

ولی این نکته را نباید فراموش کرد که چون هر فردی دست کم از مرتبه ضعیفی از شناخت حضوری فطری برخوردار است می‌تواند با اندکی فکر و استدلال، وجود خدا را بپذیرد و تدریجاً شناخت شهودی ناآگاهانه‌اش را تقویت کند و به مراتبی از آگاهی برساند.

حاصل آنکه: فطری بودن شناخت خدا بدین معنی است که دل انسان، با خدا آشناست و در ژرفای روح وی مایه‌ای برای شناخت آگاهانه خدا وجود دارد که قابل رشد و شکوفایی است. اما این مایه فطری در افراد عادی بگونه‌ای نیست که ایشان را بکلی بی‌نیاز از اندیشیدن و استدلال عقلی کند.

---

۱. فطرتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. سوره روم، آیه ۳۰.

## پرسش

- ۱- اساسی ترین مسأله جهان بینی کدام است؟ و وجه اساسی بودن آن چیست؟
- ۲- شناخت حضوری و حصولی نسبت به خدای متعال را شرح دهید.
- ۳- آیا می توان شناخت حضوری را بوسیله استدلال عقلی بدست آورد؟ چرا؟
- ۴- شناخت حصولی چه نقشی را می تواند در مورد شناخت حضوری ایفاء کند؟
- ۵- معنای فطرت را بیان کنید.
- ۶- ویژگیهای امور فطری را بیان کنید.
- ۷- اقسام امور فطری را بیان کنید.
- ۸- چه امر فطری به خدای متعال، تعلق می گیرد؟
- ۹- شناخت فطری خدا را توضیح دهید.
- ۱۰- آیا فطرت خداشناسی، انسانهای عادی را از استدلال عقلی، بی نیاز می کند؟ چرا؟